



A Narrative Analysis of Stream of Consciousness in the Novel *Adrakahā al-Nisyān* by Sanā' Sha'lān: A Psychological Reading Based on William James's Perspective

Hedayatallah Taghizadeh *¹

¹Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Foreign Languages, Payame Noor University, Tehran, Iran.

Article Info ABSTRACT

Article type:

Research Article

Received:

27/04/2026

Accepted:

05/08/2026

The present study, with an interdisciplinary approach, analyzes the novel "Adrakh al-Nasyan" by Sanaa Shaalan (1977) based on the stream of consciousness technique of William James (1977). The main goal is to explain how the specific components of the stream of consciousness are manifested in the narrative structure and themes of the novel and to discover the dialectical relationship between form and content. The necessity of the research stems from the lack of an independent study with this approach on the novel. The research method is descriptive-analytical with a qualitative approach and text-based content analysis, in which the data were collected through library study and detailed text analysis and analyzed based on the aforementioned components. The findings show that Shaalan has created a fluid, nonlinear, and multilayered narrative by applying the components of the fluid flow of the mind; free association and repeated returns to the past reflect the functioning of the narrator's mind and blur the boundary between the past and the present in the characters' consciousness; internal monologue and self-talk reveal the characters' psychological conflicts; the confusion of psychological time and the elimination of the boundary between reality and the mind have led to the representation of hidden spiritual layers and concepts such as forced forgetting, the confrontation between memory and desire, and the search for identity; and the poetic nature of language and mental symbolism have strengthened the dreamlike atmosphere of the novel with sensory and metaphorical images. As a result, this novel, by combining form and content, uses the narrative capabilities of the stream of consciousness to represent the existential experiences and identity crises of contemporary man in the Arabic narrative, and shows that the specific components of this technique, as operational indicators of James' technique, play a decisive role in shaping the narrative structure and themes of the work. **Keywords:** *contemporary Arab fiction, the fluid flow of the mind, the space of the mind, forgetting, literary criticism, Sana Sholan, Al-Nassian's novel.*

Cite this article: Taghizadeh, H. (2026). A Narrative Analysis of Stream of Consciousness in the Novel *Adrakahā al-Nisyān* by Sanā' Sha'lān: A Psychological Reading Based on William James's Perspective, *Interdisciplinary Narrative Studies in Arabic Language and Literature*. 3(1). 29-50.

DOI: 10.22034/jisall.2026.590008.1144

© The Author(s).

Publisher: University of Zabol



***Corresponding Author:** Hedayatallah taghizadeh

Address: 1Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Foreign Languages, Payame Noor University, Tehran, Iran.

E-mail: drtaghizadeh@cfu.ac.ir



تحلیل روایی جریان سیال ذهن در رمان «آدرکها النسیان» اثر سناء شعلان: خوانشی

روان‌شناختی بر پایه دیدگاه ویلیام جیمز

هدایت‌الله تقی‌زاده ^{۱*}

^۱ دانشیار، گروه آموزش زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجه، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی اصیل	پژوهش حاضر با رویکردی میان‌رشته‌ای، به تحلیل رمان «آدرکها النسیان» اثر سناء شعلان (۱۹۷۷) بر مبنای تکنیک جریان سیال ذهن ویلیام جیمز (۱۹۷۷) می‌پردازد. هدف اصلی، تبیین چگونگی تجلّی مؤلفه‌های اختصاصی جریان سیال ذهن در ساختار روایی و درون‌مایه‌های رمان و کشف رابطه دیالکتیکی میان فرم و محتواست. ضرورت تحقیق از نبود مطالعه‌ای مستقل با این رویکرد بر روی رمان نشأت می‌گیرد. روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی با رویکرد کیفی و تحلیل محتوای متن‌محور است که در آن، داده‌ها از طریق مطالعه کتابخانه‌ای و تحلیل دقیق متن گردآوری و بر اساس مؤلفه‌های یادشده تحلیل شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که شعلان با کاربست مؤلفه‌های جریان سیال ذهن، روایتی سیال، غیرخطی و چندلایه خلق کرده است؛ تداعی آزاد و بازگشت‌های مکرر به گذشته، بازتاب کارکرد ذهن راوی و محوکننده‌ی مرز گذشته و حال در آگاهی شخصیت‌ها هستند؛ تک‌گویی درونی و حدیث نفس، تعارضات روانی شخصیت‌ها را آشکار می‌سازند؛ درهم‌ریختگی زمان روانی و حذف مرز واقعیت و ذهن، به بازنمایی لایه‌های پنهان روحی و مفاهیمی چون فراموشی اجباری، تقابل خاطره و آرزو، و جست‌وجوی هویت انجامیده‌اند؛ و شعرگونه‌ی زبان و نمادپردازی ذهنی، با تصاویر حسی و استعاری، فضای رؤیایی رمان را تقویت کرده‌اند. در نتیجه، این رمان با تلفیق فرم و محتوا، قابلیت‌های روایی جریان سیال ذهن را در بازنمایی تجربه‌های وجودی و بحران‌های هویتی انسان معاصر در روایت عربی به‌کار گرفته و نشان می‌دهد که مؤلفه‌های اختصاصی این تکنیک، به‌عنوان شاخص‌های عملیاتی تکنیک جیمز، در شکل‌دهی به ساختار روایی و درون‌مایه‌های اثر نقشی تعیین‌کننده دارند.
دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۰۷	
پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۱۴	
کلمات کلیدی: جریان سیال ذهن، فضای ذهن، فراموشی، نقد ادبی، سناء شعلان، «آدرکها النسیان».	

استناد: تقی‌زاده، هـ (۱۴۰۵). تحلیل روایی جریان سیال ذهن در رمان «آدرکها النسیان» اثر سناء شعلان: خوانشی روان‌شناختی

بر پایه دیدگاه ویلیام جیمز، روایت‌پژوهی میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی. ۳ (۱). ۵۰-۲۹.

DOI: 10.22034/jisall.2026.590008.1144



حق مؤلف © نویسدگان.

ناشر: دانشگاه زابل

۱. مقدمه

جریان سیال ذهن، اصطلاحی است که برای اولین بار ویلیام جیمز در سال ۱۸۹۰ در کتاب «اصول روانشناسی» در فصل نهم تحت‌عنوان سیر افکار برای بیان افکار، خاطرات، تصورات و احساسات ذهن خودآگاه به‌کاربرد. (جیمز، ۱۸۹۰: ۲۳۹) جیمز با نظریه جریان سیال ذهن، بنیانی روان‌شناختی برای فهم آگاهی ارائه داد. این مفهوم بعدها به ابزاری ادبی برای کشف ذهن شخصیت‌ها تبدیل شد و پلی میان روانشناسی و ادبیات ایجاد کرد.

جریان سیال ذهن، شیوه‌ای از بیان روایت است که در آن جریانی گسترده و مداوم از فرایند ذهنی شخصیت داستانی بیان می‌گردد. در آن ادراکات حسی با احساسات، امیدها، افکار و خاطرات در بخش آگاه و ناخودآگاه ذهن در می‌آمیزند (همفری، ۱۹۷۵: ۱۲). جریان سیال ذهنی در ادبیات عرب «تیار الوعی» نام دارد. نویسندگان عرب این جریان را برای ارائه آگاهی خویش انتخاب کردند و توالی زمان و مسائل مربوط به روایت سنتی را در هم شکستند و ابزار ارتباط منطقی را به عدم انسجام تبدیل نمودند (بدوی، ۱۹۹۳: ۲۲۲). بیات برای نسبت دادن جریان سیال ذهن به داستان، چند ویژگی عمده را ذکر می‌کند که عبارتند از: تک‌گویی درونی که در بخش‌های بسیاری از داستان بکار رفته باشد؛ ارائه آگاهی درون شخصیت‌ها بر هم خوردن نظم منطقی حوادث؛ ارائه گسسته و نامنسجم ذهنیات شخصیت‌ها (بیات، ۱۳۸۷: ۹۲).

پژوهش حاضر، برای تحلیل رمان «أدرکها النسیان» اثر سناء شعلان، مؤلفه‌های عملیاتی زیر را بر اساس تکنیک جیمز و کاربست‌های ادبی آن، به‌عنوان شاخص‌های تحلیل در نظر گرفته است: تداعی آزاد، تک‌گویی درونی، حرکت غیرخطی ذهن، درهم‌ریختگی زمان روانی، حذف مرز میان واقعیت بیرونی و ذهن شخصیت، حدیث نفس، شعرگونه‌گی، بازگشت مکرر به گذشته، در نظر نگرفتن مخاطب معهود روایت‌پردازی. این مؤلفه‌ها، به‌عنوان چارچوب نظری عملیاتی، در فرایند تحلیل متن رمان، به‌کار گرفته خواهند شد و بر اساس آن‌ها، نمونه‌های عینی از هر مؤلفه در رمان، استخراج و تحلیل می‌شوند. این پژوهش به درک نظام‌مند یکی از آثار شاخص ادبیات داستانی معاصر عرب کمک می‌کند که تاکنون با نظریه جریان سیال ذهن تحلیل نشده است. این رمان با ساختار غیرخطی، تک‌گویی درونی، زمان روانی و زبان شاعرانه، لایه‌های پنهان معنایی را آشکار می‌سازد و بحران‌های هویتی، خاطرات سرکوب‌شده و تعارضات عاطفی شخصیت‌ها را روایت می‌کند. نویسنده با محور مرز میان واقعیت و ذهن، خواننده را به جریان افکار و احساسات می‌برد. مفاهیمی چون فراموشی اجباری، خیانت و جست‌وجوی هویت، متن را برای خوانش میان‌رشته‌ای ادبیات و روانشناسی غنی ساخته و ضرورت پژوهش نظام‌مند را دوچندان می‌کند. دوم، این تحقیق نشان می‌دهد که چگونه تکنیک مدرن سیال ذهن در بافت فرهنگی و زبانی عربی به‌کار گرفته شده و خلاقیت ادبی را در ابعادی نو نمایان می‌سازد. سوم،

با تبیین پیوند میان فرم روایی و محتوای فلسفی-روان‌شناختی، الگویی برای خوانش آثار مشابه در ادبیات معاصر عرب ارائه می‌دهد.

سناء کامل احمد شعلان، نویسنده معاصر اردنی- فلسطینی (۱۹۷۷)، دارای دکترای زبان عربی از دانشگاه اردن و دکترای افتخاری از کمبریج است. رمان «أدرکها النسیان» (۲۰۱۸) داستان بهاء، زن شصت‌ساله‌ای را روایت می‌کند که بر اثر سرطان مغز، حافظه و توانایی‌های جسمی خود را از دست می‌دهد. در اوج فراموشی، پس از نیم قرن با ضحاک، دوست دوران کودکی در پرورشگاه، دیدار می‌کند و بی‌درنگ او را می‌شناسد. ضحاک که خود گذشته‌ای پرآسیب دارد، تصمیم می‌گیرد از بهاء مراقبت کند. او با خواندن دست‌نوشته‌های رمانش و یادآوری خاطرات مشترک، می‌کوشد عشق و شادی را به زندگی او بازگرداند. این مراقبت‌ها، ضحاک را نیز از خاطرات تلخ رها می‌سازد. بهاء که سال‌ها با سرطان رحم و پستان دست‌وپنجه نرم کرده، به کما می‌رود. ضحاک با تلاش مستمر، عشق را بر بیماری و فراموشی پیروز می‌کند و بهاء پس از دو سال بیدار می‌شود و با ذهنی پاک و بی‌خاطره زندگی تازه‌ای آغاز می‌کند. رمان با صحنه‌ای نمادین به پایان می‌رسد: دو سایه در ساحلی دور، به‌سوی عشقی جاودانه می‌دوند، بی‌آنکه نام یا خاطره‌ای بر آنان سنگینی کند و خورشید در افقی خونین غروب می‌کند؛ تصویری از رهایی از گذشته و پیوندی فراتر از زمان و حافظه. این اثر با محوریت مفاهیمی چون عشق، فراموشی، خاطره و هویت، بستری غنی برای تحلیل روان‌شناختی و روایی فراهم می‌آورد.

این رمان نمونه‌ای از داستان‌های روان‌شناختی است که سناء شعلان با استفاده از تکنیک‌های داستان‌نویسی معاصر و بهره‌مندی از تک‌گویی درونی، نوشته و در آن به دنبال کشف قسمت ناخودآگاه ذهن شخصیت‌های داستان است تا شهود و کشف مغز از زمان حال در آن کسب گردد. این مقاله بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی و در پرتو تکنیک ویلیام جیمز به بررسی مؤلفه‌های جریان سیال ذهن در این رمان بپردازد و به این سؤالات پاسخ دهد:

- نظریه جریان سیال ذهن چگونه در ساختار روایی، شخصیت‌پردازی و بازنمایی مسائل هستی‌شناختی رمان تجلی یافته است؟

- شعلان از کدام مؤلفه‌های سبکی نظریه جریان سیال ذهن در روایت رمان استفاده کرده است؟

- این مؤلفه‌ها چگونه بر درک مخاطب از رویدادها و فضای کلی اثر تأثیر می‌گذارند؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

رمان «أدرکها النسیان» با ساختار روایی پیچیده، موضوع مناسبی برای تحلیل با نظریه جریان سیال ذهن است. پژوهش‌های پیشین از زوایای گوناگون به این اثر پرداخته‌اند:

متقیان‌نیا و حسونی‌نژاد (۱۴۰۴) با رویکرد اورلوف، فروپاشی جامعه را بررسی کرده و همه عوامل سقوط به‌جز جنبه تجاری را یافته‌اند. محسنی (۱۴۰۴) داستان برصیصای عابد و شیخ صنعان را بر اساس نظریه میتوس تحلیل و شخصیت برصیصا را با هیوط ابلیس تطبیق داده است. موسی‌پور و همکاران (۲۰۲۴) با بررسی اروگامی، به گفتگوی درونی، شاعرانگی، تداعی معانی و نمادگرایی پرداخته‌اند. متقیان‌نیا و نویدی (۱۴۰۳) تضادهای اجتماعی را بر اساس نظریه کوزر بررسی کرده و تضادهای بیرونی را ناشی از تحقیر دیگری و تضادهای درونی را بازتاب باورهای متضاد دانسته‌اند. موسی‌پور و همکاران (۱۴۰۲) با نشانه‌شناسی گریماس، الگوی کنشی را برای تحلیل نشانه‌های مرکزگرایز رمان به‌کار گرفته‌اند. در بررسی تطبیقی دیگری، همین گروه مؤلفه‌های مقاومت را در «آدرکها النسیان» و «ارمیا» مقایسه کرده‌اند. مهربان گیاهانی و تکتبار فیروزجانی (۱۴۰۲) سبک‌شناسی اثر را انجام داده و بر بینامتنیت، تکرار واژگان، توهم‌زایی و رمزگونی برای اشاره به مسائل سیاسی-اجتماعی تأکید کرده‌اند. درباره جریان سیال ذهن، زارع برمی و کاظمی (۱۳۹۹) این نظریه را در رمان دیگری از شعلان بررسی کرده‌اند. مختاری و زندنا (۱۳۹۴) و مقدسی (۱۳۹۳) نیز جریان سیال ذهن را در آثار نجیب محفوظ مطالعه کرده‌اند، اما هیچ‌یک از این پژوهش‌ها به‌طور مستقل و نظام‌مند به تحلیل این رمان بر اساس مؤلفه‌های عملیاتی جریان سیال ذهن نپرداخته‌اند و شکاف پژوهشی در این حوزه همچنان باقی است.

پژوهش‌های پیشین این رمان را از منظر جامعه‌شناسی، نشانه‌شناسی، سبک‌شناسی و ادبیات تطبیقی بررسی کرده‌اند، اما همگی به لایه‌های سطحی بسنده کرده و از کاوش درونی شخصیت‌ها غافل مانده‌اند. مطالعات مرتبط با جریان سیال ذهن نیز یا بر آثار دیگر متمرکز بوده‌اند یا چارچوب نظری منسجمی ارائه نداده‌اند. شکاف اساسی، نبود رویکردی میان‌رشته‌ای با مؤلفه‌های عملیاتی دقیق است. پژوهش حاضر با تکیه بر مؤلفه‌های مشخص، ساختار روایی و درون‌مایه‌های روان‌شناختی رمان را نظام‌مند تحلیل می‌کند و در مقایسه با کارهای پیشین، رویکردی نوین، جامع‌تر و عمیق‌تر ارائه می‌دهد. بنابراین، تحقیق حاضر نه تنها به تعمیق فهم ما از رمان شعلان کمک می‌کند، بلکه با ارائه الگویی تحلیلی زمینه آگاه و متمایز، راه را برای خوانش‌های نوین از دیگر آثار پیچیده ادبیات معاصر عرب می‌گشاید و موضوع از این نظر جدید و قابل بررسی است و بررسی محتوایی آن می‌تواند رهیافتی جدید در حوزه معاصر ادبیات عربی و نقد باشد.

۲. چارچوب نظری و روش‌شناسی میان‌رشته‌ای

۲-۱. چارچوب نظری

ایده جریان سیال ذهن نخستین بار به صورت نظام‌مند توسط ویلیام جیمز فیلسوف و روان‌شناس آمریکایی ۱۸۴۲-۱۹۱۰ در کتاب اصول روانشناسی در سال ۱۸۹۰ مطرح شد. ویلیام جیمز ذهن را

جریانی سیال و پیوسته توصیف می‌کند که حتی در خواب نیز متوقف نمی‌شود. این جریان فکری، منفعل نبوده و فرد به طور مداوم با انتخاب و گزینش محرک‌ها، تمرکز خود را بر برخی از آن‌ها قرار داده و برخی دیگر را نادیده می‌گیرد که این امر تحت تأثیر علایق و اهداف اوست. جیمز بر اهمیت حالت‌های گذار یا حاشیه‌های آگاهی که افکار مجزا را به هم پیوند داده و جریان سیال ذهن را شکل می‌دهند، تأکید می‌کند و معتقد است این بخش‌های به ظاهر مبهم، حیاتی‌ترین عناصر تفکر هستند. هر جریان فکری، شخصی و متعلق به یک خودآگاه است و بخشی از تاریخچه ذهنی منحصر به فرد را تشکیل می‌دهد. این جریان تصادفی نبوده، بلکه هدفمند و تحت تأثیر نیازها، انتظارات و مقاصد فرد قرار دارد و تداعی‌ها نیز در بستر این جریان سیال معنا پیدا می‌کنند. (جیمز، ۱۸۹۰: ۲۳۹/۱).

مؤلفه‌های نظریه جریان سیال ذهن ویلیام جیمز در شش محور اصلی قابل دسته‌بندی است که این محورها در تحلیل ادبی به صورت هم‌زمان و درهم‌تنیده به کار می‌آیند. نخستین محور، سیالیت و تداوم است که بر جریان رودخانه‌ای پیوسته ذهن و درهم‌آمیختگی گذشته و حال دلالت دارد. دومین محور، حالت‌های گذار یا لبه‌های آگاهی است که شامل حساسات مبهم، افکار نیمه‌آگاهانه، مناطق مرزی ذهن و تداعی‌های آزاد می‌شود. محور سوم، شخصی بودن یا انحصار ادراک است که در آن من شخصی در مرکز آگاهی قرار می‌گیرد و ویژگی‌هایی چون گرمی و فوریت و غیرقابل انتقال بودن تجربه ذهنی را در بر می‌گیرد. محور چهارم، گزینش‌پذیری یا انتخاب‌گری آگاهی است که بر تمرکز بر برخی محرک‌ها بر اساس علایق و تجربیات فرد تأکید دارد. محور پنجم، هدفمندی یا جهت‌داری آگاهی است که شامل جست‌وجوی معنا، حل تعارضات روانی، نیازهای عاطفی و جهت‌گیری درونی می‌شود. محور ششم، تقابل با تداعی‌گرایی است که رد زنجیره‌ای بودن افکار، شبکه‌ای سیال بودن ذهن و وابستگی آن به بافتار درونی را مطرح می‌کند. این شش محور در تحلیل ادبی به صورت تعاملی و هم‌زمان به کار گرفته می‌شوند تا لایه‌های روانی شخصیت‌ها در متون روایی بازنمایی گردد (جیمز، ۱۸۹۰: ۲۲۴-۲۹۰).

این مؤلفه‌ها پایه روان‌شناختی نظریه جیمز را تشکیل می‌دهند و بعدها به عنوان اساس تکنیک ادبی جریان سیال ذهن در رمان‌نویسی مدرن اقتباس شدند. اگرچه جیمز این مفهوم را در حوزه روانشناسی مطرح کرد، اما انتقال آن به قلمرو ادبیات، حاصل تلاش نظریه‌پردازان و منتقدان ادبی در اوایل قرن بیستم بود؛ می‌سینکلر (۱۹۱۸) نخستین کسی بود که این اصطلاح را برای توصیف شیوه روایی نویی به کار برد که در آن، نویسنده به جای گزارش خطی وقایع، به بازنمایی جریان بی‌وقفه افکار و احساسات درونی شخصیت می‌پرداخت. از آن پس، این تکنیک در آثار نویسندگان مدرنیستی همچون جیمز جویس، ویرجینیا وولف و ویلیام فاکنر به کار گرفته شد و نظریه‌پردازانی چون رابرت هامفری (۱۹۵۴) در کتاب جریان سیال ذهن در رمان مدرن و ملون فریدمن (۱۹۵۵) در کتاب جریان سیال ذهن

مطالعه‌ای در روش ادبی، به تدوین چارچوبی نظام‌مند از مؤلفه‌های عملیاتی این تکنیک پرداختند (Bullard Eric, 2002: 23).

پژوهش حاضر با رویکردی میان‌رشته‌ای تلفیقی، رمان «آدرکها النسیان» را بر اساس تکنیک جریان سیال ذهن ویلیام جیمز تحلیل می‌کند. این پژوهش در سه سطح تعامل عمل می‌کند: نظری با بهره‌گیری از مفهوم جیمز، روش‌شناختی با تلفیق تحلیل محتوای کیفی با مؤلفه‌های روان‌شناختی و تحلیلی با بررسی هم‌زمان ساختار روایی و لایه‌های روانی شخصیت‌ها.

پیوند نظریه جیمز با تکنیک روایی از سه مسیر تبیین می‌شود: نخست، بازنمایی ساختار سیال آگاهی در روایت؛ دوم، کاربست مؤلفه‌های عملیاتی چون تک‌گویی درونی، تداعی آزاد، درهم‌ریختگی زمان روایی، شعرگونه‌گی و حذف مرز واقعیت و ذهن؛ و سوم، گذار از مفهوم انتزاعی به تکنیک عینی از طریق نحو خاص، گسست‌های زمانی و جملات ناتمام.

برای تحلیل این رمان، نه مؤلفه عملیاتی در نظر گرفته شده است: تداعی آزاد، تک‌گویی درونی، حرکت غیرخطی ذهن، درهم‌ریختگی زمان روایی، زمان سیال، شعرگونه‌گی زبان، نمادپردازی ذهنی، در نظر نگرفتن مخاطب معهود، و بازگشت مکرر به گذشته. این شاخص‌ها امکان بررسی نظام‌مند ساختار روایی و درون‌مایه‌های روان‌شناختی اثر را فراهم می‌آورند و خوانشی تازه از رمان ارائه می‌دهند که در آن مرزهای سنتی ادبیات و روانشناسی درنور دیده می‌شود.

در فرایند تحلیل، تمامی مؤلفه یادشده، به‌عنوان شاخص‌های اصلی جریان سیال ذهن، در متن رمان جست‌وجو و استخراج می‌شوند. برای هر مؤلفه، نمونه‌های عینی از متن رمان ارائه و تحلیل می‌شوند تا نشان داده شود که نویسنده، چگونه از این مؤلفه‌ها برای بازنمایی جهان درونی شخصیت‌ها، و انتقال مفاهیم محوری اثر بهره گرفته است. در نهایت، بر اساس بسامد و چگونگی کاربست هر مؤلفه، الگوی غالب جریان سیال ذهن در رمان شناسایی و تبیین می‌شود.

۲-۲. روش تحقیق

پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و روش توصیفی-تحلیلی انجام می‌شود و از نظر سطح تعامل میان‌رشته‌ای، در زمره‌ی پژوهش‌های میان‌رشته‌ای قرار می‌گیرد؛ زیرا این تحقیق، نه‌تنها از دو حوزه علمی ادبیات و روانشناسی به‌صورت مجزا بهره می‌گیرد، بلکه با تلفیق نظام‌مند مفاهیم، نظریه‌ها و روش‌های تحلیلی این دو حوزه، به‌ساخت چارچوبی تازه برای تحلیل رمان می‌پردازد و در این فرایند، مرزهای سنتی میان دو رشته را در می‌نوردد تا خوانشی نوین از اثر ارائه دهد. به‌عبارت دقیق‌تر، این پژوهش با انتقال مفهوم روان‌شناختی جریان سیال ذهن از حوزه روانشناسی ویلیام جیمز به حوزه نقد ادبی و کاربست مؤلفه‌های عملیاتی آن همچون تک‌گویی درونی، تداعی آزاد و درهم‌ریختگی زمان

روانی و... در تحلیل ساختار روایی و درون‌مایه‌های رمان، در سطح میان‌رشته‌ای عمل می‌کند؛ به‌گونه‌ای که نه‌روش صرفاً روان‌شناختی و نه‌روش صرفاً ادبی، به‌تنهایی قادر به‌ارائه این خوانش نیستند و تنها در سایه‌ی تعامل دیالکتیکی دو حوزه، امکان کشف لایه‌های پنهان ذهنی شخصیت‌ها و تبیین رابطه‌ی فرم و محتوا در رمان فراهم می‌آید. در این راستا، روش اصلی تحقیق، تحلیل محتوای کیفی متن‌محور است که در آن، داده‌ها از طریق مطالعه کتابخانه‌ای و بررسی دقیق متن اصلی رمان گردآوری می‌شوند. سپس، بر اساس مؤلفه‌های عملیاتی جریان سیال ذهن از قبیل تداعی آزاد، تک‌گویی درونی، حرکت غیرخطی ذهن، درهم‌ریختگی زمان روانی، زمان سیال و غیرخطی، شعرگونگی زبان، نمادپردازی ذهنی، در نظر نگرفتن مخاطب معهود، حذف مرز میان واقعیت بیرونی و ذهن شخصیت، و بازگشت مکرر به گذشته، نمونه‌های عینی از متن رمان استخراج و تحلیل می‌شوند. در نهایت، داده‌های کیفی گردآوری‌شده، با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر چارچوب نظری پژوهش، به‌صورت نظام‌مند تفسیر و تبیین می‌شوند تا ضمن پاسخ‌گویی به پرسش‌های پژوهش، الگویی میان‌رشته‌ای برای تحلیل آثار داستانی مشابه ارائه گردد.

۳. بحث و بررسی

۳-۱. تک‌گویی درونی

تک‌گویی درونی، بازتاب ذهن شخصیت در سطح پیش‌گفتار است؛ جایی که نظم زمانی و منطقی وجود ندارد و تصویرها و ذهنیت‌ها، عواطف ناگفته را نمایان می‌کنند. (میرصادقی، ۱۳۹۰: ۴۱۰) این شگرد به سه نوع مستقیم، غیرمستقیم و حدیث نفس تقسیم می‌شود. در نوع مستقیم، خواننده بدون واسطه نویسنده به زندگی راوی اول‌شخص راه می‌یابد. در نوع غیرمستقیم، نویسنده با زاویه سوم‌شخص روایت می‌کند و گاه توضیحی می‌افزاید. (Humphrey, 1962-28)

در رمان تک‌گویی‌های درونی از افکار و گفتارهای بی‌نظم میان لایه‌های ذهن شخصیت‌ها برگرفته شده‌اند. این تک‌گویی از میانه رمان آغاز می‌شود و نویسنده از حضور مستقیم غایب می‌شود و داستان را به شخصیت اصلی بهاء می‌سپارد تا او مکنونات فکری خود را بیان کند. او چنین آغاز می‌نماید: «اليوم قررت أن أكتب مذكراتي لتكون رواية اعتراف للضحاك الذي عليه أن يعرف الحقيقة الكاملة عني، وعن ضياعي في دروب الدنيا قبل أن أنسى الدروب والطريق والعالم؛ لقد كانت رحلة العمر دونه مضنية ومذلة وخاسرة بالمقاييس جميعها، إلى حد أنني ضيعت حقي في أن أحلم بأن أسير في دربه، لأنني ضيعتني إلى حد الفقد الكامل...» (شعلان، ۵۴:۲۰۱۸).

تک‌گویی درونی شخصیت بهاء در متن فوق، مصداق جریان سیال ذهن ویلیام جیمز است. راوی بدون نظم خطی، میان خاطرات، احساسات مبهم و پرسش‌های ذهنی در حرکت است؛ از نوشتن خاطرات

تا اعتراف به ضحاک و از گم‌شدن در راه‌ها تا فراموشی خویشتن. این تداعی‌های آزاد، همان رودخانه آگاهی را بازتاب می‌دهند. جمالات نیمه‌تمام و احساسات سرکوب‌شده، مرزهای مبهم ذهن را نشان می‌دهند و با مفهوم لبه‌های آگاهی جیمز همخوانی دارند. افزون بر فرم سیال، درون‌مایه‌های اگزیستانسیالیستی چون انزوا و ازخودبیگانگی نیز بازتاب یافته‌اند. این تحلیل نشان می‌دهد چگونه اثری ادبی با مؤلفه‌های جیمز، ژرفای ذهن و بحران‌های هویتی را بازنمایی می‌کند.

در ادامه داستان، سناء شعلان وارد داستان می‌شود و اطلاعاتی درباره شخصیت «ضحاک» به مخاطب ارائه می‌نماید: «يكاد الضحاک يشعر بالجنون يثب عليه ليعقر عقله؛ فهو يرفض أن يصدق أن بهاء قد اكتشفت الدرب إليه منذ سنوات طويلة ولم تسع إلى لقائه أو تحاول الهروب إليه...» (همان: ۶۱). سناء شعلان بعد از بیان مطالب بالا، دوباره از داستان غیب می‌شود و رشته کلام را به ضحاک می‌سپارد. ضحاک با خود می‌گوید: «لظالما فكر في مشيه الصباحي بحبيته البعيدة القريبة، والآن هو يتخيلها إلى جانبه، ويناجيها قائلاً: أنا أعشقتك يا بهاء، ولذلك سأكتب روايتك وروايتي كما تشتهين، وسوف أختار لك بها أجمل الأقدار، وسوف أدفن المؤلم في سيرتك في النسيان. سأقرأ لك ما كتبت، ولكني سأكتب لك أجمل الحكايات، وسأسمي روايتنا هذه وسأكتب اسمي واسمك عليها ولذلك لن نكتب فيها إلا ما تشتهين أن يكون في حياتك وسوف أدفن في صدري أي حقيقة لم تريدي أن تبوح بها إلا لي» (همان: ۶۵).

تک‌گویی‌های درونی شخصیت‌های ضحاک و بهاء، نمونه‌های عالی از نظریه جریان سیال ذهن ویلیام هستند که در آن‌ها، ذهن شخصیت‌ها بدون واسطه راوی سستی، افکار، خاطرات، احساسات و تعارضات درونی خود را به‌صورتی سیال، غیرخطی و پیوسته به نمایش می‌گذارند؛ در تک‌گویی نخست، ضحاک درگیر انکار و سرخوردگی عاطفی می‌شود و در حالت روانی نیمه‌آگاهانه‌ای سرگردان می‌ماند که مصداق حالت‌های گذار جیمز است. در تک‌گویی دوم، با حدیث‌نفسی عاشقانه، از عشق به نوشتن به انتخاب سرنوشت و دفن دردها در نسیان می‌رسد و جریانی پیوسته را شکل می‌دهد.

سناء شعلان در برخی بخش‌ها، به‌جای شرح مستقیم، قضاوت را به مخاطب واگذار می‌کند و با بیانی ساده و جریانی نامنظم، احساسات ناخودآگاه شخصیت‌ها را آشکار می‌سازد. او با تک‌گویی درونی مستقیم، محتوای ذهنی را ارائه می‌دهد. برای نمونه، ضحاک از بیماری بهاء ناراحت است و نمی‌داند آیا رنج‌ها باعث سرطان شده‌اند یا سرطان باعث اندوه او؛ این ابهام، خواننده را به تأمل درباره پیوند درد و بیماری وا می‌دارد: «يتساءل في نفسه أتری هذا السرطان تبرع بخبث كي يسلب بهاء ذاكرتها؟ أم أنه كان رحيمًا بها عندما استل ذاكرتها الخيط تلو الخيط كي يعدم كل ذكرى موجعة فيها؟ أم ترى أعماقها المقرحة بالآلام والنكبات والحسرات والخيبات هي من خلقت هذا السرطان كي يلتهم أحزانها، وينزعها من روحها، ويفرغ منها أثقال عقود ستة من نير الوجد؟» (شعلان، ۲۰۱۸: ۸۵)

در تک‌گویی بهاء که می‌پرسد: «أترى هذا السرطان تبرع بخبث؟»، نویسنده بدون توضیح، مستقیم به جریان ذهن شخصیت راه می‌یابد؛ خواننده با سوالات وجودی و تداعی‌های آزاد روبرو می‌شود که ساده‌سازی نشده‌اند. این همان شخصی‌بودن آگاهی در نظریه جیمز است که ذهن، بدون رعایت قواعد سنتی روایت، به جریان می‌افتد. همچنین در جمله «این مرد از من فرار می‌کند، با او چه کنم؟ بهاء بدون توضیح رابطه‌اش با وفا ذیب، احساسات نابش را بیان می‌کند و مخاطب معهود را نادیده می‌گیرد. خواننده باید با غوطه‌وری در این جریان سیال، معنای پنهان را بازسازی کند. این رویکرد، تأکید جیمز بر گرمی، فوریت و انحصار آگاهی را بازتاب می‌دهد.

۳-۲. حدیث نفس

در حدیث نفس، هرکدام از شخصیت‌های داستان با خود سخن می‌گویند و افکار و احساسات خود را در معرض قضاوت مخاطبان می‌گذارند. حدیث نفس یا حرف زدن با خود که برخی آن را تک‌های روایی جریان سیال کنند و منعکس شخص اولهای دیدگاه ذهن است. این روش از شاخه افکار و اندیشه‌های راوی است اما با این قید بنیادین که گویی وی کسی را مخاطب قرار داده است. (مستور، ۱۳۹۴: ۴۴).

بهاء در تنهایی، خاطره زندانی شدن در زیرزمین پرورشگاه و کوتاه کردن موهایش را مرور می‌کند تا دلیل فرار نکردن با ضحاک را برای مخاطب تبیین کند. این تک‌گویی، مخاطب را در موقعیت قضاوت منصفانه قرار می‌دهد «بقیت لأشهر حبیسة فی قبو المیتم کی لا أجد طريقة للهروب مع الضحاک، وما دریت لماذا کانت مدیرة المیتم معنیة بحبسی عن رغبتی فی الهرب؟ وھی من لم تکن بهراب الأیتام جمیعهم من المیتم! عندما قصت شعری الأحمر الجمیل کی تعاقبتنی علی أنني أحلم بالهرب من المیتم لألحق بالصبی الذی أحبه أیقنت أنها تغار من الحب البری الذی أعیشة مع الضحاک فی حین أن روحها القبیحة لم تعرف من الرجال سوی نفورهم منها، وابتعادهم عن دروبها حتی جف ماؤها، ونشف عودها، وامتلأت شیخوخة وحقدا علی البشر أجمعین» (شعلان، ۲۰۱۸: ۹۷-۹۸).

حدیث نفس بهاء بازتابی کامل از مفهوم خودآگاه شخصی در نظریه جیمز است که بر گرمی، فوریت و انحصار آگاهی تأکید دارد. او با زبانی صمیمی و بدون مخاطب بیرونی، خاطرات سرکوب‌شده را بازگو می‌کند؛ از زندانی شدن در زیرزمین تا حسادت مدیر پرورشگاه به عشق پاک او و ضحاک. این جملات نشان می‌دهد بهاء در خلوت خود، هویت شخصی‌اش را بازسازی می‌کند. از منظر جیمز، خودآگاه شخصی گذشته، حال و آینده را درهم می‌آمیزد و بهاء از حبس به حسادت و نفرت از مردان می‌رسد که همان رودخانه آگاهی با حالت‌های جوهری و گذار است. تأکید مکرر بر من و بیان احساساتی چون تنبیه، حسادت و عشق پاک، نمونه عینی گرمی و فوریت آگاهی است.

۳-۳. شعرگونگی

جریان سیال ذهن با بکار گرفتن ترفندهای زبانی خاص، گاهی نوعی شعر محسوب می‌شود. نثر، بیشتر درحوزه آگاهی قرار می‌گیرد اما شعر بیشتر ریشه در ناخودآگاه دارد. از میان گونه‌های نثری آنچه بیشتر با ناخودآگاه ذهن نزدیک است، گونه روایی جریان سیال ذهن است که بیش از هر نثر دیگری، ناخودآگاهانه‌تر، پیچیده‌تر و نامحسوس‌تر است، پس جریان سیال ذهن به گونه شاعری نزدیک تر است. (اسحاقیان، ۱۳۸۷: ۶۳) بهره‌گیری فراوان از عناصر شعری در آفرینش‌های جریان سیال ذهن به‌حدی است که گاهی جنبه‌های شاعرانه این آثار بر جنبه‌های داستانی آنها غلبه می‌کند. علت این امر را باید تصویری بودن زبان ذهن دانست، چرا که ساختار نمادین و استعاری شعر با کارکردهای ویژه و معهودش بیش از زبان معیار قابلیت تصویرآفرینی دارد و به زبان ذهن نزدیکتر است (مشفقی و علیزاده، ۱۳۸۹: ۱۹۶).

کاربرد زبان توانمند سناء در رمان به‌گونه‌ای است که برخی از بخش‌های داستان را می‌توان با تغییر کمی به شعر تبدیل نمود. موسیقی متن در این بخش‌ها به شعر سپید شباهت دارد و گویی نویسنده ساختار معمولی را برهم زده و اوصاف خیالی که همان شعرگونگی است، را بدان بخشیده است: «الحب وحده من يعطينا سببا للحياة، عشقي لك هو حقيقتي الكونية العظمى، أعرفني أكثر عندما أعشقتك بعمق، ممارسة الحب هي ممارسة الوجود، فردوسي هو عشقك لي، النفس العاشقة قادرة على الاتساع بحجم الكون ...» (شعلان، ۲۰۱۸: ۴۸)

در نسیان شانزدهم داستان، ضحاک شومینه اتاقش را روشن می‌کند و نزدیک بهاء می‌نشیند و برایش جملاتی می‌گوید که اگر در آنها تأمل شود، به‌وضوح شعرگونگی جملات در آن هویداست: «أفكارنا تشبهنا، لكن قلوبنا قد تكون أعظم منا؛ ما أجمل الطفل الذي يسكنه! اللغة الوحيدة الصادقة في العالم هي لغة الصمت، التاريخ بدأ عندي منذ التقت عيناى بعينه، من يجيد القسوة في الحب لا يستحق العيش في أرضه» (شعلان، ۲۰۱۸: ۱۱۸)

در نسیان هفتم نیز ضحاک می‌گوید: «جبان من يقبل بغير الحياة التي يشتهيها، العشق هو الحقيقة المطلقة في هذا العالم المرهون للأكاذيب والخانات والانكسارات، الحب من يجعل للدموع قداسة وللوجود طهرا، عند الغضب يصبح الكلام فضيلة مبتذلة، البوح مثل العري لا يكون إلا أمام الذات أو أمام توأمها، العشق هو الوطن الكبير الذي لا يتسع إلا لاثنتين...» (همان: ۷۹)

شیوه تمام شدن داستان «آدرکها النسیان» و حالت ناتمام آن که به شیوه‌ای غیرقطع‌ی رها شده، و راه را برای خیال‌پردازی مخاطب باز می‌گذارد، استعاره از خود زندگی می‌باشد: «في أفق يجري كان هناك ظلان يركضان نحو الرحب فرحين بالعشق الذي لا يموت، ولا أحد كان يعرف اسما أو ذكرايات أو تاريخا، والشمس التي تغرق في أفق البحر الدامي بهما تحولهما إلى خيالين أسودين يلتحمان طويلا في جسد قبلة عميقة» (همان: ۳۵۱)

شعرگونگی در این رمان، مؤلفه‌ای اساسی از تکنیک جریان سیال ذهن است که با تحلیل عناصر زبانی قابل شناسایی می‌باشد. تکرار ضمائر متصل و ساختار نحوی متوازی در جمله‌ای مانند «أفکارنا تشبهنا، لكن قلوبنا قد تكون أعظم منا» ریتمی موسیقایی ایجاد کرده است. استعاره‌هایی چون «اللغة الوحيدة الصادقة في العالم هي لغة الصمت» و «العشق هو الوطن الكبير الذي لا يتسع إلا لاثنتين» با بهره‌گیری از پارادوکس و تصاویر حسی، عمق احساسات شخصیت را بازنمایی می‌کنند. در بخش پایان داستان، جمله طولانی و موزون با تصاویر حسی پیوسته، فضایی شاعرانه و رؤیایی خلق کرده که زمان و مکان را سیال می‌سازد. بدین ترتیب، شعرگونگی نه تنها یک ویژگی زیبایی‌شناختی، بلکه ابزاری روایی برای عینی‌سازی مفاهیم انتزاعی روان‌شناختی جیمز است که با تحلیل دقیق عناصر زبانی قابل تبیین علمی می‌باشد.

۳-۴. زمان

تقابل بین زمان بیرونی و زمان ذهنی و درونی در داستان‌های جریان سیال ذهنی دارای اهمیت بسیاری است. گاهی اوقات ذهن، یک ساعت را به بلندی یک روز نشان می‌دهد و گاهی یک روز را به طول یک ساعت. گذشته و حال در هم آمیخته می‌شود و ناگهان خاطره پویا و زنده شده و در لحظه بازگشت دوباره تجربه می‌گردد (عبدالسلام، ۱۹۹۹: ۱۰۹). زمان در داستان‌های جریان سیال ذهن، در یک خط مستقیم ادامه نمی‌یابد. یعنی مفهوم زمان نه در توالی مرسوم لحظه‌ها بلکه به شکل یک جریان پیوسته ذهنی عمل می‌کند، چیزی که شامل خاطرات گذشته، موقعیت حال و رخداد‌های آینده می‌شود (دری و همکاران، ۱۳۹۲: ۵۱ و بی‌نیاز، ۱۳۸۷: ۱۹۶). به عبارت دیگر، در جریان سیال ذهن، گذشته به زمان حال سرازیر می‌شود و بازنگری گذشته با پیش‌بینی آینده درهم می‌آمیزد و خواننده در سفر مدام بین حال و گذشته مبهوت می‌ماند (محمودی، ۱۳۸۹: ۱۸).

سناء شعلان در این رمان از تکنیک فلش بک برای بیان رویدادها استفاده می‌کند. «فلش بک، تکنیکی است که در آن تسلسل زمانی حوادث قطع شده و از زمان حال به رویدادهای گذشته بازگشت می‌شود» (عشری زاید، ۲۰۰۸: ۲۰۹). نویسنده با نبوغی خاص، رمان را از پایانی گویا آغاز می‌کند؛ چنان‌که جابه‌جایی فصل‌ها خللی به ساختار نمی‌زند. این گسست زمانی هوشمندانه، خواننده را وادار به تأمل و بازگشت به ترکیب داستان می‌کند. در فراز یازدهم، بهاء از مراقبت از کریم وهدانی می‌گوید که پس از مرگش، همسرش او را به خیابان انداخت - دومین بار که بهاء آواره می‌شود. او جز درد، جدایی و زیبایی فریبنده‌اش، چیزی نمی‌ماند و زخمی بر روح و کرامتش می‌نشیند. سپس سناء از کما بودن بهاء سخن می‌گوید و بدین ترتیب، گذشته و حال در هم می‌آمیزد. در رمان، نظم زمانی آشکارا برهم می‌خورد؛ شخصیت اصلی در گذشته‌اش زیست می‌کند تا جایی که بی‌آن، هویتی برای خود نمی‌یابد: «فأصبح أسير قرارات زوجته التي حبسته في غرفة إلى جانب ابنهما المسخ الذي بات وحشا مسعورا منذ وصل إلى

سن البلوغ وبدأت الرغبة تجأر في جسده المحروم، فقطعتهما عن العالم وحبستهما خلف أسوار قصرها الباهي، وألقت ببهاء في الشارع مرة أخرى وهي لا تملك من الدنيا سوى آلامها وانفصامها وموابها الشبيقة في إسعاد الرجال وجمالها الأحمر الفتان وجرح عميق في روحها وأنوثتها وكرامتها... مر أسبوعان وبهاء لا تزال في غيوبتها الملغزة، وهو يعيش على أعتاب بوابة هذه الغيبوبة، فيقيم معها في غرفتها في المستشفى...» (شعلان، ۲۰۱۸: ۱۱۸-۱۱۹)

سواء در فراز سیزدهم بیان کرده که سه ماه از به کما رفتن بهاء می‌گذرد. ضحاک همچنان باور دارد که بهاء هرکجا که خود بخواید بیدار خواهد شد و آن هنگامی است که احساس کند عدالت و آسایش اختیاری را که بر مُرادش است، به دست آورده است. بنابراین اینجا نویسنده از زمان حال سخن می‌گوید؛ اما دوباره به زمان گذشته رفته و از دوران کودکی آنها سخن می‌گوید: «الضحاک يشعر اليوم بتعاسة شديدة؛ فها هو الشهر الثالث ينقضي، وبهاء لا تزال في غيوبتها... ليت يعني لها طفولته التي احترقت كاملة في الميتم والشوارع والمعتقل، وما أدرك منها سوى القليل الذي عاشه في بلاد الثلج... فصدق أن الضحاک الصبي الیافع البريء لم يدخل المعتقل في يوم ما، وأن عمه أدركه في الشوارع قبل أن يضع فيها، وحل مشكلته مع شرطة الأحداث التي تبحث عنه وتعهده بكفالاته بدل سجنه على أن يتحمل المسؤولية القانونية إن عاد إلى السرقة من جديد ودفع الغرامات المترتبة على اتهامه بالسرقة، ودفع للميتم الأموال القليلة التي زعمت مديرتة بهتاناً أن الصغير الیتيم قد سرقها منه؛ ثم طار به بعيداً نحو فرج الثلج ورحمته وعدالته...» (همان: ۱۳۲)

در رمان، ساختار غیرخطی و فلش‌بک‌های مکرر، نه نقض جریان آگاهی، بلکه عینیت‌یافتگی تداوم آن از منظر ویلیام جیمز است. او معتقد است آگاهی در زمان حال خطی محصور نمی‌ماند، بلکه گذشته و حال در جریانی سیال در هم می‌آمیزند و خاطرات بر ادراکات لحظه‌ای تأثیر می‌گذارند. در این رمان، فلش‌بک‌ها به عنوان حالت‌های گذار عمل می‌کنند؛ نه گسست، بلکه پیونددهنده. برای نمونه، وقتی بهاء از اخراج شدن از خانه همسر کریم می‌گوید، ذهنش ناگهان از آن درد و زخم عمیق بر کرامتش، به غیوبت در زمان حال جهش می‌کند و این نشان می‌دهد که گذشته و حال در تداومی سیال، شخصیت را شکل می‌دهند. همچنین در فراز سیزدهم، ضحاک در زمان آرزوی روایت کودکی سوخته او را دارد، اما ناگهان ذهنش به گذشته‌ای دورتر خودش یعنی ورود به زندان، کمک عمو، حل مشکل با پلیس و سفر به سرزمین برف بازمی‌گردد؛ این فلش‌بک، به مثابه حالت گذار، خاطرات سرکوب‌شده را به جریان کنونی آگاهی پیوند می‌زند. بدین ترتیب، ساختار غیرخطی نه تنها با نظریه جیمز در تضاد نیست، بلکه نمونه‌ای کامل از جریان سیال ذهن است که در آن حالت‌های جوهری و گذار در هم می‌آمیزند و پیوستگی آگاهی را به تصویر می‌کشند؛ از این رو، فلش‌بک‌ها ابزاری برای بازنمایی تداوم روانی و حالت‌های گذار در این نظریه هستند.

بازگشت به گذشته شیوه‌ای در داستان‌های سیال ذهن می‌باشد که راوی در آن به برخی رویدادهای گذشته رجوع کرده و در زمان حال آنها را روایت می‌کند (الضبع، ۲۰۱۰: ۴۰). بازگشت‌های زمانی در رمان، برشی کوتاه از گذشته را بی‌درنگ به حال پیوند می‌زند. شعلان این تکنیک را کلید روایت خود

ساخته است. ضحاک می‌کوشد فصل‌ها را مطابق با تصویر بهاء بنویسد؛ او به یاد می‌آورد که بهاء دختری بی‌نام در پرورشگاه بود که او نامش را نهاد و رنج‌های بسیاری را تحمل کرد. این فلش‌بک‌ها، بدون گسست، تداوم آگاهی را بازنمایی می‌کنند: «عاشت بهاء وحيدة دون اسم في الميتم، ثم بعد ذلك التقت بحبيبتها القدري الضحاک الذي وهبها اسم بهاء وتوجت أميرة على قلبه إلى أن خلع بعيدا عندما ألفت به مديرة الميتم في شارع الحياة. لقد عانت بهاء كثيرا في الميتم، وعندما بلغت الثامنة عشر من عمرها وجدت نفسها في الشارع وحيدة لا تملك من الحياة إلا ذاتها وجمالها الأحمر الفتان وموهبتها في الكتابة التي نمتها بالقراءة الموصولة...» (شعلان، ۲۰۱۸: ۷۰).

ضحاک پیش خود احساس گناه می‌کرد که چرا بهاء را از پرورشگاه نجات نداد. او خود در کنار پسرعموی پدرش زندگی بسیار خوبی داشت؛ اما بهاء رنج می‌کشید. بهاء غرق در دنیای بی‌شرمی و هوس شده بود. اکنون بعد از پنجاه سال دوباره همدیگر را یافتند و ضحاک همه چیز را درباره فساد اخلاقی بهاء می‌داند؛ اما بهاء همچنان در نظرش زیبا و پاک است. ضحاک به گذشته می‌اندیشد: «يشعر أنه للتو قد هرب معها من الميتم وأنهما ما يزالان طفلين صغيرين حالمين، وأن حبيته قد نامت في سريرها كي تراح من إرهاق الجري بعيدا عن الميتم، وعندما تستيقظ سوف تكتشف أنها لم تكن أكثر من أميرة نائمة تحلم بكا بوس، وتجد في انتظارها أميرها المعشوق الذي ينتظرها على بوابة اليقظة ليطلع قبلة الحياة على شفتيها» (همان: ۱۸۲).

بازگشت‌های زمانی در این رمان، صرفاً نقل خاطرات نیستند؛ هر فلش‌بک از محرکی درونی در ذهن شخصیت نشأت می‌گیرد و مرز گذشته و حال را محو می‌کند. مثلاً وقتی ضحاک به یاد می‌آورد که نام «بهاء» را بر او نهاد، این خاطره در پاسخ به احساس گناه کنونی شکل می‌گیرد؛ او خود را مسئول رنج‌هایش می‌داند و این احساس، ذهنش را به گذشته‌ای دور (تنهایی در پرورشگاه، اخراج در هجده‌سالگی) می‌کشاند. از منظر جیمز، این تداعی عاطفی است که در آن، یک احساس قوی در حال (گناه، عشق)، خاطرات را بدون نظم خطی فرامی‌خواند. در بخش دیگر، ضحاک حس می‌کند تازه با بهاء از پرورشگاه گریخته و هنوز دو کودک آرزومندند؛ این خاطره نه از رویداد بیرونی، بلکه از عشق و حسرت پدیدار می‌شود و ذهنش ناگهان از حال (پنجاه سال بعد) به کودکی جهش می‌کند؛ بهاء را شاهزاده‌ای خفته می‌بیند که شاهزاده‌اش در انتظار بیداری‌اش است. این عینیت‌یافتگی تداوم آگاهی در نظریه جیمز است که گذشته در حال حضور دارد و هویت کنونی را بازتعریف می‌کند. بدین ترتیب، بازگشت‌های زمانی، بازتاب فرایند ذهنی شخصیت‌اند که در آن، محرک درونی، گذشته را با تمام پیچیدگی‌اش به جریان کنونی آگاهی پیوند می‌زند.

تداعی فرایندی روانی می‌باشد که شخص، افکار، واژگان، احساسات یا مفاهیم دارای قابلیت فراخواندن را به هم ربط می‌دهد. این قابلیت می‌تواند نتیجه تشابه یا هم‌زمانی یا ارتباط‌های دیگر باشد. چیزی که با تداعی به ذهن فرد خطوط پیدا می‌کند، به گذشته و تجربیات شخص ارتباط دارد (بیات، ۱۳۸۷: ۱۰۸). ضحاک، بهاء بیمار و رنجور را به خانه‌اش برده است. آسمان شروع به باریدن می‌کند. آنها به تراس می‌روند و بهاء چون کودکی خوشحال در زیر باران به شادی می‌پردازد. در اینجا ضحاک به یاد می‌آورد دورانی را که با بهاء در پرورشگاه بودند و او در روزهای بارانی، بهاء را به رقص زیر باران با خودش دعوت می‌کرد: «اشتد سقوط المطر وكأنه أراد أن يفرحها به أكثر فأكثر، فتنامى جهورها به باشتداد سقوطه، وبدت البهجة على وجهها الذي تقطر المياه من أطراف خصل الشعر الأحمر المنهدلة على صفحته... وفي سحيق ذاكرته كان الضحاك الصبي الصغير قد تسلل من قسم الفتیان إلى قسم الفتيات في الميتم كي يدعو بهاء لترقص معه تحت المطر ليفرحها بذلك بعد أن ضربتها المشرفة في الصباح؛ لأنها ألفت القبض عليها وهي ترقص بفرح فوق سريرها في الصباح» (شعلان، ۲۰۱۸: ۷۶)

محرک حسی باران و شادی بهاء در زمان حال، ذهن ضحاک را بی‌نظم خطی به گذشته می‌کشاند. کودکی در پرورشگاه، دعوت بهاء به رقص زیر باران و تنبیه شدنش. از منظر جیمز، این تداعی، نمونه جریان سیال آگاهی است که در آن حالت‌های جوهری (رقص بهاء در باران حال) و حالت‌های گذار (خاطرات تنبیه و شادی کودکی) در هم می‌آمیزند و پیوستگی آگاهی را ممکن می‌سازند؛ چنان‌که ضحاک مرز گذشته و حال را گم می‌کند. همچنین این تداعی نشان‌دهنده گزینش در نظریه جیمز است؛ ذهن او از میان هزاران خاطره، فقط آن‌هایی را برمی‌گزیند که با باران و شادی کنونی پیوند دارند.

سنا شعلان با مطالعه عملکردهای ذهنی، سیر واقعی ذهن را بازسازی می‌کند و خاطرات نقشی اساسی دارند. او با تکنیک انعکاس ذهن، دنیای درونی شخصیت‌ها را به تصویر می‌کشد. ضحاک با امید به بازگشت بهاء از کما، روزهاست دست‌نوشته‌هایش را نخوانده و فقط مراقبت می‌کند؛ او گل سرخی در موهای بهاء می‌گذارد و نسیم تابستان را جستجو می‌کند، در حالی که بهاء پژمرده‌تر می‌شود. ضحاک بسیاری از خاطرات و قصه‌های کودکی‌شان در یتیم‌خانه را به یاد آورده و برای بهاء زمزمه می‌کند: «همس لها بالكثير من قصص طفولتهم في الميتم حينما كان أميرها الأوحـد في الحیاة، ويحدثها بلوعة عن بحثه الطويل عنها، ويتغزل بجمالها الأحمر الذي لم يسرقه المرض، ولم تهدمه السنون التي قاربت على الستين؛ فلا تزال حبيبتـه حمراء شابة يافعة وإن كانت في الستين من عمرها. ويتذكر بتوجع عندما كانت تهمس في أذنه في طفولتهما وتقول له: بشر غيرك في هذا الكون. عندها كان لا قلب يحن عليها سوى قلبه، والآن لا قلب ينتظره سوى قلبها، ولذلك يقترب من أذنها، ويهمس فيها: لا نساء في الكون سواك...» (همان: ۲۰۳)

در رمان، ضحاک در کنار تخت بهاء، ناگهان به خاطرات کودکی در یتیم‌خانه بازمی‌گردد و زمزمه می‌کند: «لا نساء في الكون سواك...» این خاطره، نه گزارش تاریخی، بلکه بخشی از هویت کنونی اوست. ضحاک کودک و شصت‌ساله هرگز از هم جدا نبوده‌اند؛ خاطرات کودکی بر امید، عشق و حسرت

کنونی‌اش تأثیر می‌گذارند. این بازنمایی از دریچه نگاه منحصر به فرد او، شخصی‌بودن آگاهی را نشان می‌دهد و خاطرات را به‌عنوان بازتعریف‌کننده هویت در زمان حال، تداوم آگاهی را به‌تصویر می‌کشد. شخصیت‌هایی که در داستان بکار رفته‌اند، هریک می‌توانند به‌عنوان نمادی در داستان در نظر گرفته شوند. در نظریه جیمز، هر نماد، بازتاب‌دهنده‌ی لایه‌های روانی شخصیت‌ها و تعارضات درونی آن‌هاست. برای نمونه، شخصیت بهاء از منظر جیمز، نه صرفاً نمادی از عرب‌گرایی سلب‌شده، بلکه تجلی خود عاطفی سرکوب‌شده‌ای است که در جریان سیال آگاهی ضحاک، همواره به‌عنوان «دیگری درونی» حضور دارد و مرز میان خود و دیگری را محو می‌کند؛ بهاء در ذهن ضحاک، بخشی از جریان پیوسته آگاهی است که تداعی‌های آزاد، خاطرات کودکی، احساس گناه و عشق را به هم پیوند می‌زند. ضحاک نیز تنها نماد مبارزه نیست، بلکه تجلی خود آرمان‌خواه درگیر با گذشته است که خاطرات سرکوب‌شده‌اش (سرکوب توسط پدر، برچسب مجرم سیاسی) به‌عنوان حالت‌های گذار در ذهنش جاری می‌شوند و لبه‌های آگاهی را شکل می‌دهند.

پرورشگاه نیز نه فقط نماد قساوت شرق، بلکه عینیت خاطرات سرکوب‌شده‌ی جمعی است که هر بار شخصیت با فضایی بسته مواجه می‌شود، ذهنش به آن بازمی‌گردد؛ این بازتاب اصل تداعی همجواری در نظریه جیمز است. بدین ترتیب، این نمادها عناصری ایستا نیستند، بلکه بخشی از جریان انتخاب‌گر آگاهی‌اند که ذهن بر اساس تجربیات پیشین، آن‌ها را بازآفرینی می‌کند.

نتیجه

یافته‌ها نشان می‌دهد که در رمان «آدرکها النسیان» شکستن زمان خطی از طریق فلش‌بک‌های مکرر و درهم‌ریختگی زمان روانی، نه تنها یک تکنیک سبکی، بلکه بازتابی از جریان پیوسته آگاهی در نظریه جیمز است که به شخصیت‌ها امکان می‌دهد گذشته و حال را در هم آمیزند و هویت کنونی خود را از طریق خاطرات سرکوب‌شده بازتعریف کنند. در سطح شخصیت‌پردازی، تک‌گویی‌های درونی و حدیث نفس، به‌عنوان ابزارهای اصلی بازنمایی خودآگاه شخصی، تعارضات روانی شخصیت‌ها (همچون احساس گناه ضحاک، تنهایی بهاء و بحران هویت هر دو) را بدون واسطه به تصویر می‌کشند و نشان می‌دهند که خاطرات سرکوب‌شده و احساسات مبهم، به‌عنوان حالت‌های گذار در جریان سیال ذهن جاری می‌شوند و لبه‌های آگاهی را شکل می‌دهند.

در سطح بازنمایی مضامین هستی‌شناختی، مؤلفه‌هایی چون شعرگونگی زبان، نمادپردازی ذهنی و حذف مرز میان واقعیت بیرونی و ذهن شخصیت، به بازنمایی مفاهیمی چون فراموشی اجباری، تقابل خاطره و آرزو، و جست‌وجوی هویت در جهانی آکنده از سرکوب می‌انجامد و نشان می‌دهند که فراموشی در این رمان، نه فقدان حافظه، بلکه انتخابی آگاهانه برای بقاست و هویت نیز امری ثابت

نیست، بلکه جریان سیال و وابسته به بازآفرینی خاطرات است. تأثیر این مؤلفه‌ها بر درک مخاطب دوچندان است؛ زیرا غیرخطی بودن زمان و تداعی‌های آزاد، مخاطب را به درکی فعال‌تر از رویدادها دعوت می‌کنند و شعرگونگی زبان و حذف مرز واقعیت و ذهن، فضایی رؤیایی و چندلایه خلق می‌کنند که به تأمل در لایه‌های پنهان معنا می‌انجامد. از این رو، مهم‌ترین دستاورد پژوهش آن است که شعلان با کاربست هم‌زمان مؤلفه‌های جریان سیال ذهن، روایتی خلق کرده که در آن شکل و محتوا در تعاملی دیالکتیکی، ظرفیت‌های روایت عربی معاصر را برای بازنمایی پیچیدگی‌های روانی انسان مدرن گسترش داده است. مهم‌ترین محدودیت‌های پژوهش، خطر تقلیل‌گرایی در عملیاتی‌سازی مفاهیم انتزاعی، گزینش محدود شاهد مثال‌ها و کم‌توجهی به بافتار فرهنگی-تاریخی جامعه عربی در تفسیر نمادهایی چون پرورشگاه و سرکوب سیاسی است.

پژوهش‌های آتی می‌توانند با رویکردی تطبیقی میان رمان‌های عربی و غربی، به مقایسه کاربست جریان سیال ذهن بپردازند؛ همچنین، تلفیق نظریه جیمز با دیگر نظریه‌های روان‌شناختی همچون روان‌کاوی فروید می‌تواند به واکاوی لایه‌های عمیق‌تر ذهن شخصیت‌ها در این رمان بیانجامد. همچنین در سطح ساختاری، مقایسه این رمان با آثار کلاسیک جریان سیال در ادبیات عربی و نیز آثاری از ادبیات غربی با محوریت فراموشی، زمینه‌ساز مطالعات تطبیقی میان‌فرهنگی خواهد بود.

ملاحظات اخلاقی

حامی مالی

این مقاله حامی مالی ندارد.

مشارکت نویسندگان

مقاله توسط یک نویسنده انجام شده است.

اعلامیه هوش مصنوعی مولد و فناوری‌های مبتنی بر هوش مصنوعی در فرایند نگارش

در فرایند نگارش مقاله از ابزارهای هوش مصنوعی استفاده نشده است.

تعارض منافع

این مقاله تعارض منافع ندارد.

پیروی از اصول اخلاق پژوهش

نویسنده اصول اخلاقی را در انجام و انتشار این پژوهش علمی رعایت نموده‌اند و این موضوع مورد

تأیید ایشان است.

بیانیه دسترسی به داده‌ها

مقاله حاضر به طور عمومی و دسترسی آزاد در سامانه نشریه «روایت‌پژوهی میان‌رشته‌ای در زبان و ادبیات عربی» با صاحب امتیازی دانشگاه زابل قابل استفاده است.

سپاسگزاری

ندارد.

منابع

الف) منابع عربی

- بدوی، محمد (۱۹۹۳). *الرواية الجديدة في مصر دراسة في التشكيل وايدئولوجيا*، القاهرة: مؤسسة الجامعية.
- شعلان، سناء (۲۰۱۸). *آدرکها النسیان*، عمان، الأردن: أمواج للطباعة والنشر والتوزيع.
- الضبع، محمود (۲۰۱۰). *الرواية الجديدة، قراءة في المشهد العربية المعاصر*، القاهرة: المجلس الأعلى للثقافة.
- عبد السلام، فاتح (۱۹۹۹). *الحوار القصصية تقنياته وعلاقاته السردية*، بيروت: المؤسسة العربية.
- عشری زاید، علی (۲۰۰۸). *عن بناء القصيدة العربية الحديثة*، القاهرة: مكتبة الآداب.
- همفري، روبرت (۱۹۷۵). *تيار الوعي في الرواية الحديثة*، محمود الربيعي، القاهرة: دار المعارف.

ب) منابع فارسی

- اسحاقیان، جواد (۱۳۸۶). *راهی به هزارتوی رمان نو*. تهران: نشر گلاذین.
- بیات، حسین (۱۳۸۷). *داستان‌نویسی جریان سیال ذهن*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- بی‌نیاز، فتح‌الله (۱۳۸۷). *درآمدی بر داستان‌نویسی*، تهران: افروز.
- مشفق، آرش و ناصر علیزاده خیاط (۱۳۸۹). «جریان سیال ذهن در داستانهای مصطفی مستور»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ۶ (۱۷)، ۱۸۱-۲۰۹.
- محمودی، محمدعلی (۱۳۸۹). *پرده پندار: جریان سیال ذهن و داستان‌نویسی ایران*. مشهد: مرندیز.
- مستور، مصطفی (۱۳۹۴). *مبانی داستان کوتاه*. (چ ۷). تهران: نشر مرکز.
- میرصادقی، جمال (۱۳۹۰). *عناصر داستان*. (چ ۷). تهران: نشر سخن.

ج) منابع لاتین

- Bullard, Eric, (2022). *The Concept of Stream of Consciousness*, New York .
- Humphrey, Robert. (1962). *Stream Of Consciousness in the modern novel*. Berkeley and California: University of California press.
- James. W. (1890). *The Principles of Psychology*. New York: Henry Holt and Company.



التحليل السردى لتيار الوعي في رواية «أدركها النسيان» للروائية سناء شعلان: قراءة سيكولوجية على ضوء رؤية ويليام

جيمس

هدايت الله تقي زاده ^١id

^١ أستاذ مشارك، قسم اللغة العربية وآدابها، كلية الآداب واللغات الأجنبية، جامعة فرهنجيان، طهران، إيران.

معلومات المقالة	الملخص
نوع المادة:	البحث الحالي، بمنهج متعدد التخصصات، يتصدى لتحليل رواية «أدركها النسيان» للكاتبة سناء شعلان
مقالة محكمة	(١٩٧٧)، معتمدا على تقنية تيار الوعي عند وليام جيمس (١٩١٠). والهدف الرئيس هو تبين كيفية تجلي مكونات تيار الوعي الخاصة في البنية السردية ومضامين الرواية، والكشف عن العلاقة الجدلية بين الشكل والمضمون. تتبع ضرورة البحث من عدم وجود دراسة مستقلة بهذا المنهج على الرواية. أما منهج البحث فوصفي تحليلي بمقاربة كيفية وتحليل مضمون نصي، حيث جمعت البيانات عبر الدراسة المكتبية والتحليل الدقيق للنص، ثم حللت استنادا إلى المكونات المذكورة. وتظهر النتائج أن شعلان، بتوظيفها مكونات تيار الوعي، قد أنشأت سردا سائلا ولا خطيا ومتعدد الطبقات؛ فالتداعي الحر والاستعادت المتكررة إلى الماضي يعكسان وظيفة ذهن الراوي ويمحوان الحد بين الماضي والحاضر في وعي الشخصيات؛ والحوار الداخلي وحديث النفس يكشفان الصراعات النفسية لدى الشخصيات؛ كما أدى تشوش الزمن النفسي وإلغاء الحد بين الواقع والذهن إلى تمثيل الطبقات الخفية الروحية ومفاهيم مثل النسيان القسري، وتضاد الذكرى والأمنية، والبحث عن الهوية؛ كما عززت الشعرية اللغوية والرمزية الذهنية، بالصور الحسية والاستعارية، الأجواء الحلمية للرواية. وخلاصة، فإن هذه الرواية، بمزجها الشكل بالمضمون، قد استثمرت إمكانات السردية لتيار الوعي في تمثيل التجارب الوجودية وأزمات الهوية للإنسان المعاصر في السرد العربي، وتبين أن المكونات الخاصة لهذه التقنية، باعتبارها مؤشرات إجرائية لتقنية جيمس، تقوم بدور تحديدي في تشكيل البنية السردية ومضامين العمل.

الكلمات المفتاحية: تيار الوعي، فضاء الذهن، النسيان، النقد الأدبي، سناء شعلان، «أدركها النسيان».

الاقباس: تقي زاده، هـ (١٤٤٨). التحليل السردى لتيار الوعي في رواية «أدركها النسيان» للروائية سناء شعلان: قراءة سيكولوجية على

ضوء رؤية ويليام جيمس، *السرديات البينية في اللغة العربية وآدابها*. ٣ (١). ٢٩-٥٠.



DOI: 10.22034/jisall.2026.590008.1144

الناشر: جامعة زابل. حقوق التأليف والنشر © المؤلفون.

A Narrative Analysis of Stream of Consciousness in the Novel *Adraakahā al-Nisyān* by Sanā' Sha'lān: A Psychological Reading Based on William James's Perspective

Hedayatallah Taghizadeh, (corresponding author): Associate Professor,
Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Foreign
Languages, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: drtaghizadeh@cfu.ac.ir

Introduction

William James (1890), in his *Principles of Psychology*, introduced the term "stream of consciousness" to describe the continuous flow of thoughts, memories, and emotions within the conscious mind. This theory, which offered a psychological framework for understanding human consciousness, later became a pivotal technique in modern literature, enabling authors to delve into characters' inner depths, challenge conventional narrative forms, and bridge psychology and fiction. Sana Shaalan's novel *Perceptions of Forgetfulness* (1977) exemplifies this approach, employing interior monologue and other contemporary devices to explore the unconscious layers of its characters. This research aims to analyze the novel through the lens of James's theory, motivated by three key needs: first, to offer a fresh interpretation of a work not yet examined via this framework; second, to enrich comparative studies between Western psychological theories and Arabic literary traditions; and third, to illuminate the link between narrative form and the philosophical-psychological themes of the text. Using a descriptive-analytical method, the study investigates how the stream of consciousness manifests in narrative structure, characterization, and the portrayal of existential concerns.

Methodology

This interdisciplinary study combines literature and psychology to analyze Sanā' Sha'lān's novel *Adraakahā al-Nisyān* (1977) based on William James's stream of consciousness theory (1890). Using a qualitative descriptive-analytical approach and text-based content analysis, the research identifies eleven operational components of James's theory—including free association, interior monologue, non-linear mental movement, psychological time disruption, poetic language, mental symbolism, and the blurring of external reality and the character's mind. Data were collected through library study and careful examination of the novel's original text, then systematically analyzed according to these components. The findings reveal how Sha'lān employs these techniques to create a fluid, non-linear narrative that reflects characters' inner conflicts—such as guilt, identity crisis, and the interplay of memory and forgetting—while dissolving the boundaries between past and present, reality and imagination. By demonstrating how these operational

components function as practical indicators of James's theory rather than mere general narrative elements, the research offers a replicable interdisciplinary model for analyzing similar works of modern Arabic fiction.

Results and Discussion

The analysis of the novel "Perceptions of Forgetfulness" based on William James's stream of consciousness theory demonstrates the systematic application of nine main components. Internal monologue, flowing through the characters Baha and Zahhak, presents non-linear, poetic expressions of love, suffering, and identity search. Association operates unconsciously, with present moments triggering childhood memories through shared emotional experiences. Fluid and non-linear time, using flashback techniques, breaks temporal sequences and blends past with present, as the main character lives entirely in his past. Self-narration places readers at the center of emotional storms, fostering immediate identification with characters. The poetic language, manifested through sublime words, imagery, and rhythm, adds philosophical depth. Mental symbolism conveys abstract concepts through personal and cultural symbols. The disregard for conventional audience expectations transforms readers into co-investigators who must interpret intertwined layers of thought. Finally, the return to past and memory blurs boundaries between objective and subjective reality, immersing readers in psychological turmoil where time stops and only the endless flow of memory persists.

Conclusion

This interdisciplinary study analyzes Sanā Sha'ālān's novel *Adraḡahā al-Nisyan* through William James's stream of consciousness theory, focusing on narrative structure, characterization, and ontological themes. Findings show that nonlinear time and flashbacks reflect James's "continuous flow of consciousness," enabling characters to merge past and present and redefine identity via repressed memories. Interior monologues and self-talk depict psychological conflicts—guilt, loneliness, identity crises—without mediation, while repressed memories and vague emotions flow as "transitive states" shaping the "fringes of consciousness." Ontologically, poetic language, mental symbolism, and blurred reality-mind boundaries represent forced forgetting, memory-desire tension, and identity search in a repressive world; forgetting is a conscious survival choice, not memory loss. These devices engage readers actively: nonlinear time and free associations challenge traditional narration, while poetic language creates a dreamlike, multi-layered atmosphere inviting reflection on hidden meanings. The research shows Sha'ālān integrates James's components to create dialectical form-content interaction, expanding Arabic narrative's capacity for psychological complexity. It offers a replicable interdisciplinary model for analyzing similar works, demonstrating how stream of consciousness

techniques can illuminate modern human psychological intricacies in contemporary Arabic literature.

References

- Abdul Salam, F. (1999). *Al-ḥiwār al-qīṣaṣī: Taqnīyātuhu wa 'alāqātuhu al-sardīyah* [Storytelling dialogue: Its techniques and narrative relationships]. Arab Foundation. {In Arabic}
- Ashaqiyān, J. (2007). *Rāhī be hezār-tū-ye romān-e now* [A path to the labyrinth of the new novel]. Gol-Āzin. {In Persian}
- Badawī, M. (1993). *Al-riwāyah al-jadīdah fī Miṣr: Dirāsah fī al-tashkīl wa al-īdiyūlūjiyā* [The new novel in Egypt: A study in formation and ideology]. University Foundation. {In Arabic}
- Bayat, H. (2008). *Dāstān-nevīsī-ye jarayān-e sayyāl-e zehn* [Stream of consciousness fiction writing]. Scientific and Cultural Publications. {In Persian}
- Bi-Niyāz, F. (2008). *Darāmadī bar dāstān-nevīsī* [An introduction to fiction writing]. Afrouz. {In Persian}
- Bullard, E. (2022). *The concept of stream of consciousness*. New York.
- Hamfri, R. (1975). *Tayyār al-wa'ī fī al-riwāyah al-ḥadīthah* [Stream of consciousness in the modern novel] (M. al-Rabī'ī, Trans.). Dar al-Ma'ārif. {In Arabic}
- Humphrey, R. (1962). *Stream of consciousness in the modern novel*. University of California Press.
- James, W. (1890). *The principles of psychology*. Henry Holt and Company.
- Mahmoudi, M. A. (2010). *Pardeh-ye pendār: Jarayān-e sayyāl-e zehn va dāstān-nevīsī-ye Īrān* [The veil of imagination: Stream of consciousness and fiction writing in Iran]. Marandiz. {In Persian}
- Mir-Sadeghi, J. (2011). *'Anāṣer-e dāstān* [Elements of fiction] (7th ed.). Sokhan. {In Persian}
- Mashfiqi, A., & Alizadeh Khayat, N. (2010). *Jarayān-e sayyāl-e zehn dar dāstān-hā-ye Moṣṭafā Mastūr* [Stream of consciousness in Mostafa Mostour's stories]. *Pažūhesh-e Zabān va Adabīyāt-e Fārsī*, 6(17), 181-209. {In Persian}
- Mostour, M. (2015). *Mabānī-ye dāstān-e kūṭāh* [Foundations of the short story] (7th ed.). Markaz. {In Persian}
- Sha'lan, S. (2018). *Adraḳahā al-nisyān* [Forgetting overtook her]. Amwāj for Printing, Publishing and Distribution. {In Arabic}
- Al-Ḍab', M. (2010). *Al-riwāyah al-jadīdah: Qirā'ah fī al-mashhad al-'Arabī al-mu'āṣir* [The new novel: A reading of the contemporary Arab scene]. Supreme Council of Culture. {In Arabic}